

دکتر محمدجعفر یاحقی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
شهباز محسنی (دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی)

سَفَنجَقَانِيَه؛

واژه‌ای فارسی در *لسان العرب* و بررسی ویژگی‌های زبانشناختی، ادبی و تاریخی آن

چکیده

میان زبانهایی که در حوزه واژگانی بر زبان عربی تأثیر گذاشته و واژه‌های فراوانی از آن به عربی وارد شده زبان فارسی بیش از همه قابل اعتناست و از این رهگذر، عناصر مربوط به فرهنگ و تمدن ایرانی هم فراوان به زبان و فرهنگ عربی راه یافته است. قاموس *لسان العرب* ابن منظور بسیاری از این عناصر را در خود جا داده است. از میان واژه‌های معربی که در *لسان العرب* به کار رفته واژه کمیاب «سَفَنجَقَانِيَه» با پیشینه دراز تاریخی‌اش توجه ما را به خود جلب کرد. در این مقاله با تکیه بر شکل معرب واژه سپنجگانی (= سَفَنجَقَانِيَه) و جستجو در متون تاریخی و ادبی، ضمن ارائه شواهد قاموسی و مراجعه به منابع تاریخی، به پیشینه این واژه و تحولات معنایی آن پرداخته‌ایم. این پژوهش گوشه‌ای از فرهنگ و زبان دیرین ایران را روشن کرده‌است.

کلید واژه‌ها: *لسان العرب*، ابن منظور، زبان فارسی، زبان عربی، واژه‌های معرب، سپنج، سپنجگانی.

درآمد

لسان العرب تألیف علامه جمال‌الدین محمد بن مکرم ابن منظور (۷۱۱-۶۳۰ هـ) یکی از مهمترین و جامعترین قاموسهای عربی است. ابن منظور در تألیف این اثر سترگ، پنج قاموس مهم و مشهور تألیف شده پیش از خود را مبنای کار قرار داده و از آنها فراوان بهره برده است؛ *تهذیب اللغة* از هری، *المحکم* ابن سیده، *الصحاح* جوهری، *حواشی ابن بری* و *النهاية فی غریب الحدیث* عزالدین ابن اثیر. وی علاوه بر اطلاعات مندرج در آن فرهنگها، چنانکه شایسته یک کار علمی و پژوهشی است، اطلاعات و تحقیقات خود را هم بر آنها افزوده است و با آوردن شواهد، امثال، آیات، احادیث و ابیات فراوان کتاب خود را به صورت دایره المعارفی در حوزه فرهنگ اسلامی درآورده است.

لسان العرب مملو است از اشارات و نمونه‌هایی از فرهنگ، زبان و تمدن ایرانی؛ از واژه‌های فارسی مغرب گرفته تا برابر نهادهای فارسی واژه‌های عربی، مسائل تاریخی و آداب و رسوم و فرهنگ عامه ایرانیان و اقوام و اعلام جغرافیایی از جمله نام شهرها، روستاها، محلات، کوهها، رودها، بیابان‌ها و رجال ایرانی، اعتقادات دینی و مذهبی مربوط به فِرَق و ادیان ایرانی و غیره که هر یک از این نمونه‌ها می‌تواند موضوع بحث و تحقیق جداگانه‌ای باشد.

یکی از این موارد قابل ذکر و جستجو، واژه «مَعْرَبٌ سَفَنجَقَانِيَه» است. این واژه نه درذیل ماده «س. ف. ن. ج.» که در ضمن توضیحات مربوط به واژه «خُزَّانَه» آمده است. اصولاً در فرهنگها و لغتنامه‌های عربی و فارسی چنین مدخلی به نظر نرسید.

برای طرح موضوع عین عبارت ابن منظور را در این جا می‌آوریم:

وَالْحُزَّانَةُ، بِالضَّمِّ وَالتَّخْفِيفِ: عِيَالُ الرَّجُلِ الَّذِينَ يَتَحَرَّنُ بِأَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ اللَّيْثُ: يَقُولُ الرَّجُلُ لِصَاحِبِهِ كَيْفَ حَسَمْتُكَ وَ حُزَّانَتُكَ؟ أَي كَيْفَ مَنْ تَتَحَرَّنُ بِأَمْرِهِمْ؟ وَ فِي قَلْبِهِ عَلَيْكَ حُزَّانَةٌ أَي فِتْنَةٌ. قَالَ: وَ تُسَمَّى سَفَنجَقَانِيَةً الْعَرَبُ عَلَى الْعَجَمِ فِي أَوَّلِ قُدُومِهِمْ الَّذِي اسْتَحَقُّوا بِهِ مِنَ الدُّورِ وَ الضِّيَاعِ مَا اسْتَحَقُّوا حُزَّانَةً. قَالَ ابْنُ سَيِّدِهِ: وَ الْحُزَّانَةُ قَدِمَةُ الْعَرَبِ عَلَى الْعَجَمِ فِي أَوَّلِ قُدُومِهِمْ الَّذِي اسْتَحَقُّوا بِهِ مَا اسْتَحَقُّوا مِنَ الدُّورِ وَ الضِّيَاعِ؛ قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: وَ هَذَا كَلُّهُ بِتَخْفِيفِ الزَّايِ عَلَى فُعَالَةٍ.

و السفنجقانية شرط كان للعرب على العجم بخراسان إذا أخذوا ببدأ صلحاً أن يكونوا إذا مر بهم الجيوش أفذاذاً أو جماعات أن ينزلوهم و يقرؤهم، ثم يزودوهم إلى ناحية أخرى (ابن منظور، ۱۹۸۸: ۳/۱۵۸).

(ترجمه: خُزَّانَه به خانواده اطلاق می‌شود که مرد (یا سرپرست خانه) به فکرشان باشد و غم‌شان را به دل داشته باشد. لیث گوید: مرد به دوستش گوید: خدم و عیالت (=خُزَّانَه‌ات) چگونه‌اند؟ یعنی آنانکه غم‌شان را داری چگونه‌اند؟ و در دلش شیفته (=خُزَّانَه) توست. در ادامه می‌گوید: [به خُزَّانَه] سفنجقانیة عرب بر عجم هم گفته می‌شود که در بدو ورود اعراب به سبب آنان، [ایرانیان] از جهت خانه و اموال دچار غم و اندوه می‌شدند.

ابن سیده می‌گوید: خُزَّانَه ورود اعراب است بر عجم در بدو فتوحاتشان که [ایرانیان] به سبب آن از جهت خانه‌ها و اموالشان دچار خُزَن بودند. ازهری می‌گوید: اینها همه به تخفیف حرف «زاء» و بر وزن فُعَالَه است. سفنجقانیه، شرطی بود از سوی عرب بر ایرانیان خراسان که طبق آن هرگاه شهری به صلح

گرفته می‌شد مردم آن شهر متعهد می‌شدند که سپاهیان عرب را - در صورتی که به تنهایی یا دسته جمعی از آن شهر عبور کنند - به مهمانی نزد خود ببرند و تا رسیدن به ناحیه‌ای دیگر، آذوقه‌ی مورد نیازشان را تأمین کنند).

از آنجا که واژه سَفَنجَقَانِيَه و توضیحی که در باره آن آمده در این متن، شاذ و غریب می‌نمود برای روشن شدن آن لازم دیدیم که به منابع مختلف عربی و فارسی از کتب تاریخی گرفته تا فرهنگها و دیوانهای اشعار و متون کهن نثر رجوع کنیم؛ و اینک حاصل این جستار:

وجه یا وجوه اشتقاق و معنای واژه سَفَنجَقَانِيَه

ظاهراً نخستین بار علامه قزوینی حدس زده است که این واژه فارسی است. وی در یکی از یادداشت‌هایش نوشته‌است: سَفَنجَقَانِيَه کلمه‌ای فارسی است (قزوینی، ۱۳۶۳: ۱۲۴/۶).

گمان ما آن است که سَفَنجَقَانِيَه، معرب واژه ایرانی سپنجگانی باشد که خود از دو بخش سپنج + گانی تشکیل شده است؛ به دلایل زیر:

۱. در *لسان‌العرب* به نقل از جوهری، لغت‌دان معروف، آمده‌است که: الجیم و القاف لایجتمعان فی کلمه واحده من کلام العرب إلا أن یكون معرباً (ابن منظور، ۱۹۸۸: ۱۷۱/۲).

۲. نمونه‌های فراوانی از تبدیل واج «پ» به «ف» در تعریب وجود دارد. از این رو سپنج در تعریب سَفَنج شده است. چنانکه ادی شیر در توجیه آن نوشته است: و السَفَنج معرب عن سپنج و هو مرکب من سه ای ثلاثه و من پنج ای خمسة و یطلق علی ما یكون قلیل المده (ادی شیر، ۱۹۰۸: ۹۱). البته توجیه و تفسیر ادی شیر در اینکه سپنج برگرفته از عدد سه و پنج است چنان که خواهیم دید عامیانه و خطاست.

۳. «قانیه» که بخش دوم یا پسوند آن است معرب «گانی» پسوند صفت نسبی ساز است که در آخر اسامی و صفات و اعداد می‌آید و مفهوم اتصاف و نسبت را به کلمه می‌دهد؛ مانند بازارگانی، بازرگانی، بیستگانی (=مواجبی که سالی چهاربار به لشکر داده می‌شد)، دوستگانی، مژدگانی، هفتصدگانی، هزارگانی، پانصدگانی، رودگانی و دایگانی.

۴. تبدیل «گ» به «ق» در تعریب نیز امری عادی است؛ مثلاً دهقان (دهگان) و قریز (گُریز) = مرد مکار و محیل (کیا، ۱۳۵۵: ۳۶۲).

۵. این امکان هست که سپنجگانی ابتدا سفنجکانی (یا سفنجکانیه) شده باشد؛ یعنی ابدال واج «گ» به قول عربها به «کاف فارسی» که مصادیق فراوانی از این ابدال در قواعد تعریب یافت می‌شود؛ استبرق (=جامه حریر) که معرب استبرک است یا قرمیسین که معرب کرماشان [کرمانشاه] و قیقاوس که معرب کیکاوس می‌باشد (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل همین واژه‌ها).

سپنج در اصل واژه‌ای است سغدی و سغدی یکی از شاخه‌های زبانهای ایرانی میانه شرقی است که از قرن اول تا سیزدهم میلادی در گستره جغرافیایی عظیمی، از دریای سیاه تا چین، مردمانی ایرانی تبار بدان تکلم می‌کردند. آثار مکتوب این زبان، که از نواحی نزدیک سمرقند تا یکی از برجهای داخلی دیوار بزرگ چین و از مغولستان شمالی تا دره علیای رود سند در شمال پاکستان کشف شده، گستره جغرافیایی آن را در آسیای میانه، و نفوذ فرهنگی این زبان را از قرن دوم تا سیزدهم میلادی نشان می‌دهد (قریب، ۱۳۷۴: یازده). در فرهنگ سغدی برای واژه سپنج معانی اقامتگاه، استراحت‌گاه و مهمانسرا آمده است (قریب، ۱۳۷۴: ذیل واژه سپنج). برهان قاطع هم سپنج را «مهمان» و «خانه عاریتی» گرفته که اغلب در مفهوم کنایی آن که دنیا باشد به کار می‌رود، شواهد دال بر این معنی در شعر فارسی کم نیست:

۱. در مفهوم مهمان:

در کارنامه اردشیر بابکان آمده است: «ایمروج اسپنج فرماییت داتن» (امروز اسپنج فرمایید دادن) (۱۳۵۴: ۶۹). «اسپنج» در مینوی خرد به معنی مهمانی به کار رفته است (تفضلی، ۱۳۴۸: ۳۱).

به بازارگان گفت: ما را سپنج توان کرد، کز ما نبینی تو رنج

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۷/ ۳۷۱)

کدیور بدو گفت زین در مرنج که در خان من کس نیابد سپنج

(همان: ۷/ ۳۶۱)

۲. در مفهوم عاریت:

چه بندی دل اندر سرای سپنج چه یازی به رنج و چه نازی به گنج

(همان: ۳/ ۱۰۸)

ببخش و بخور هرچ آید فراز بدین تاج و تخت سپنجی مناز

(همان: ۷/ ۴۰)

۳. در مفهوم دنیا:

به سرای سپنج مهمان را دل نهادن همیشگی نه رواست

(رودکی، ۱۳۸۰: ۱۵)

همچنین ترکیباتی چون سپنج‌خانه، سپنج‌سرا، سرای سپنج، سپنج‌کردن (گذران کردن)، سپنج‌گاه، سپنجی، سپنجی‌سرا (دنیا) در فرهنگها آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «سپنج»).

در کتاب ذیل فرهنگهای فارسی نیز نمونه‌های دیگری از ترکیبات مربوط به سپنج با شواهد آن آمده است:

- سپنج گرفته (جای گیر، مقیم):

حسن بصری گفت رَجِمَهُ اللهُ: اگر نه ابدالاندی بر روی زمین سپنج گرفته، اکنون خلق همه تباه شدند (منتخب رونق المجالس، ۱۳۵۴: ۱۴۰).

- سپنجگان (باشنده، به سربرنده، اقامت کننده):

اوی، آن خدای است که کرد شما را پسینیان و سپنجگانان [=خلائف] در زمین از پس هلاک امتان گذشته (قرآن موزه پارس، ۱۳۵۵: ۱۸۵ ترجمه آیه ۳۹ سوره فاطر).

- سپنجگانی (آرام جای، بودن گاه)

و نیست هیچ جمبنده‌ای در زمین، مگر بر خداست روزی آن، و می‌داند [الله] جای آرام آن و جای سپنجگانی آن (میبدی، ۱۳۶؛ به نقل از رواقی، ۱۳۸۰: ۳۱۴).

- در تفسیر شتقشی ترکیب سپنج دهد در برابر «يَسْتَخْلِفُ» آمده است: وَيَسْتَخْلِفُكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (اعراف/۱۲۹) (او شما را از پس ایشان سپنج دهد اندرین زمین او آنکه نگردد تا چگونه فرمان بردار باشید وی را) (تفسیر شتقشی، ۱۳۵۵: ۱۹۲).

- در کشف الأسرار آمده: موسی آواز داد که من یکی غریب ام مرا امشب سپنج دهید به غربت اندر (میبدی، ۱۳۶۱: ۳۰۴۷؛ به نقل از رواقی، ۱۳۵۰: ۲۶۳).

- گفت برخیز و در باز کن و این غریب را سپنج ده (ترجمه تفسیر طبری، به نقل از رواقی، ۱۳۵۱: ۳۴).

- در آداب الحرب والشجاعه آمده است: و رعایا را آسوده دارد و لشکریان را نگذارد که درخانه رعایا نزول کنند و سپنج سازند مگر به دستوری ایشان (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ۴۴۵).

در دو نسخه خطی از حقیقه الحقیقه حکیم سنایی یکی مربوط به سده ۶ و ۷ که در کتابخانه اسعدافندی استانبول نگهداری می‌شود و دیگری متعلق به نیمه دوم سده ۶ موسوم به نسخه‌ی کابل که در سال ۱۳۵۶ به صورت عکسی چاپ شده، ترکیب «سپنجی نویس» در بیت زیر به کار رفته است:

چیست عقل اندرین سپنج سرای جز سپنجی نویس خط خدای

سپنجی نویسنده در فرهنگهای فارسی نیامده و معنای آن به درستی بر ما روشن نیست اما فحوای بیت حاکی از آن است که با سپنج به معنی جا یا کار موقت ارتباط دارد.

گویا تنها متن فارسی چاپ شده و در دست که ترکیب سپنجگانی را در خود دارد تفسیر کشف الأسرار و عده الأبرار رشیدالدین میبیدی است که در ترجمه «يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا (هود/۶) - چنانکه ذکر شد - نوشته است: می داند [الله] جای آرام آن و جای سپنجگانی آن. در این عبارت سپنجگانی برابر نهاده مُسْتَوْدَع به معنی جای قرار گرفتن چنین در رَحِيمِ مادر است در تقابل با مفهوم مستقر. در جای دیگری هم از کشف الأسرار ترکیب سپنج دادن به معنای جای دادن آمده است (میبیدی، ۱۳۶۱: ۳۴۹/۴).

اکنون با این نمونه‌ها و شواهد به واژه «مربّ» «سفنجانیه» برمی گردیم که ابن منظور آن را در ارتباط با قضایای مربوط به فتح خراسان ذکر کرده است.

بر اساس گزارش مورخان در جریان فتوحات اسلامی در خراسان بین مسلمانان و اهالی مرو مصالحه‌ای صورت گرفت مبنی برآنکه با پرداخت مال و جا دادن به سپاهیان اسلام در منازلشان جان مردم حفظ شود. یعقوبی نوشته است: فَفَتَحَ الْقَوْمُ جَمِيعاً مَا بَعَثُوا لَهُ خِلا مَرَوْ، فَإِنَّهَا صَالَحَتْ عَلَى أَلْفِي أَلْفِي وَمَائِي أَلْف أوقية وَ عَلَى أَنْ يُوسَعُوا لِلْمُسْلِمِينَ فِي مَنَازِلِهِمْ (یعقوبی، ۱۹۶۰: ۱۶۷/۲). و از آنجا که سپاهیان عرب در واقع چند روزی موقت، مهمان اهالی شهرهای خراسان می شدند تا رسیدنشان به دیگر شهرها تأمین مایحتاج سپاهیان مسلمان برعهده مردم این شهر بود. به این رسم یا تعهد با توجه به مفهوم موقتی بودن آن و مهمان بودن آنان «سپنجگانی» یا به قول ابن منظور سفنجانیه اطلاق می شد که ماجرای آن در دیگر منابع تاریخی در ذکر حوادث مربوط به سال سی و یک هجری ذکر شده است. البته مورخان واژه سپنجگانی یا سفنجانیه را به کار نبرده‌اند اما عبارتی را که ذکر کرده‌اند دقیقاً به همین مفهوم اشاره می کند. برای نمونه بلاذری چنین گزارش می کند که مرزبان مرو شاهجان کس فرستاد و طلب صلح کرد و جزء شرایط صلح آن بود که برای مسلمانان از لحاظ مسکن گشایش پدید آورند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۶۵/۲).

گفتنی است که مهمان کردن سپاهیان اسلام از سوی اهل ذمه عنوان فصل خاصی در کتابهای مربوط به احکام اهل ذمه را تشکیل می دهد. برای نمونه در کتب مربوط به این احکام آمده است که «عَلَيْنَا أَنْ نُضَيِّفَ كُلَّ مُسْلِمٍ عَابِرٍ سَبِيلٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا نَجِدُ وَ نَطْعُمُهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ» (ترتون، بی تا: ۱۱). یعنی اهل ذمه موظف‌اند که رهگذران مسلمان را تا سه روز مهمان کنند و از نوع غذای متوسطی که دارند به آنان بدهند. پیشتر نیز عمر بن خطاب _ که بیشترین فتوحات اسلامی در زمان خلافت وی صورت

گرفت _ مهمان شدن در خانه‌های اهل جزیه را تنها یک شبانه روز جایز دانسته بود و نه بیشتر؛ جَعَلَ عمر - رضی الله عنه - عَلَى أَهْلِ السَّوَادِ وَ عَلَى أَهْلِ الْجَزِيَةِ يَوْمًا وَ لَيْلَةً أَى : يُضَيِّفُونَهُمْ (ابن قیّم، ۱۹۸۱: ۷۸۱/۲).

اشاره به واقعه فتح مرو و «سپنج گرفتن» سپاه اسلام در منازل اهالی این شهر

در زین الاخبار مشهور به تاریخ گردیزی در ذکر امیر بن احمر الیشکری آمده است که «پس عثمان مر امیر بن احمر را به خراسان فرستاد، و او معمور ابن سفیان الیشکری را بفرستاد تا بر قندز [کهن دژ] مرو نماز کرد و چندگاه امیر به خراسان بماند و سپنج گرفتن خانه‌ها مردمان مر لشکری را او رسم آورد. امیر فرمود تا همه لشکریان سلاح پوشیدند و شمشیر اندر نهادند و بسیار مردم از مرو بکشتند و بسیار خانه‌ها غارت کردند تا همه مردم شهر گرد آمدند و کسان اندر میان کردند و مالی بپذیرفتند و از امیر عذر خواستند تا لشکریان را فرو داشت و آن فتنه بنشست و از پس آن لشکری را سپنج گرفتن رسم گشت (گردیزی، ۱۶۱:۱۳۸۴) عبدالحی حبیبی، که او نیز پیشتر زین الاخبار را تصحیح کرده بود سپنج را براساس نسخه ای که در اختیار داشته به اشتباه بسیج خوانده بوده است (گردیزی، ۱۳۴۷:۱۰۲) که در تصحیح جدید چنانکه گذشت اصلاح شده است.

از این رو تکیه بر شکل معرب واژه در لسان العرب ابن منظور و نیز دیگر اطلاعات زبانی و تاریخی موجود در منابع روشن می‌سازد که واژه سپنج از واژه‌های دیرین فارسی بوده و اصلاً از سُغدی آمده است و «سپنج گرفته» به معنای مقیم و جایگیر است.

و چنانکه از متون برمی‌آید هرگاه سپاهی آهنگ جایی می‌کرد و همراه آنان خیمه و بار و بنه کافی نبود در خانه‌های مردم فرود می‌آمدند. این مثال از شیرازنامه دلیل دیگری است بر این نظر، «چون دیالمه در خطه شیراز مقام کردند کثرت سپاه وحشم، مزاحمت شیرازیان می‌نمودند و نزول در خانه‌های ایشان می‌کردند» (شیرازنامه، عکس نسخه آستان قدس شماره ۸۹۵۸ ورق ۲۲؛ به نقل از رواقی، ۱۳۵۰: ۲۶۳).

واژه سپنج و بعضی اشکال و مشتقات آن که اکنون در زبان فارسی غریب می‌نماید در گذشته‌ها به عنوان اسم خاص بر بعضی جاها همچون روستاها، قلعه‌ها، کاروانسراها اطلاق می‌شده است که نام آنها در بعضی متون آمده است؛ برای نمونه:

فامّا شهری معروف نشنوده‌ام مگر سپنج. شهرکی باشد از اعمال کرمان بر راه سیستان (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۸۵).

در تاریخ بیهقی نیز از قلعه‌های سپنج یاد شده است؛ در این عبارت: «وبنه‌ها و عزیزان و خداوندزادگان که به قلعه‌های سپنج بودند به‌غزنین بازآمدند (بیهقی، ۱۳۸۳: ۵۰۳).

مؤلف حدود العالم نیز در توضیح مربوط به «بالس» در خراسان می‌نویسد: «ناحیتی است اندر میان بیابان، جایی بسیار کشت و برز و کم نعمت است اندر وی شهرهاست چون: سفنجایی، کوشک...» (حدود العالم، ۱۳۴۰: ۱۰۴).

گفتنی است در نقاطی از ایران جاهایی وجود دارد که به سپنج موسوم بوده‌است. برای مثال سبنج یا اسفنج در جنوب جاجرم سر راه بسطام (لسترنج، ۱۳۳۷: ۴۱۸). یاقوت هم از روستایی به نام سبنج نام می‌برد که از روستاهای ارغیان نیشابور بوده است (یاقوت حموی، ۱۹۷۵: ۱۸۶/۳).

در استان سمنان از رباط سپنج که بر سر راه ابریشم و محل استراحت و اقامت موقت کاروانیان بوده است یاد کرده‌اند (کریمی، ۱۳۸۴: ۲۲۵/۹).

در تاجیکستان و سایر نواحی آسیای میانه که جزو حوزه فرهنگی خراسان بزرگ بوده تعدادی نام‌های جغرافیایی به چشم می‌خورد که ریشه‌یابی زبانشناسانه و تاریخی آنها به روش‌تر شدن این بحث کمک می‌کند. برای مثال از روستای اسپسار بر سر راه ابریشم در دوازده کیلومتری خجند یاد کرده‌اند که رباطی بزرگ برای استراحت کاروانیان در آن قرار داشته داشته است. بنا به نظر مؤلف خجندنامه ریشه اسپسار با سپنج و سپنج یکی است و سغدها مهمان‌خانه‌های خود را «اسپنجه» می‌نامیدند (میربابا، ۱۹۹۴: ۲۴).

غیر از این مورد، جاهای دیگری هم با نام‌های اسپره، اسفزار (اسپزار)، اسپره، اسپنجا و اسپانی در تاجیکستان وجود دارد که همگی احتمالاً می‌توانند با واژه سپنج ارتباط داشته باشند (همان، ۳۵).

واژه سفنج (سپنج) کی به زبان عربی راه یافته و آیا نفوذ آن در زبان عربی صرفاً پس از اسلام و در جریان فتوحات اسلامی بوده است یا اینکه پیش از آن هم سابقه‌ای داشته است؟ در تحقیقی که اخیراً صورت گرفته به نقل از لغت‌نامه‌ی تلگدی (Tēlēgdi) ^۱ با آوردن شکل‌های متفاوت واژه مورد بحث در زبان‌های آرامی از جمله تلمودی (aevsPina = مهمانسرا) سریانی (aspna) مندائی (spinna) و غیره نشان داده‌اند که ورود واژه سپنج به این زبانها به پیش از اسلام مربوط می‌شود (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۰۲).

2. Tēlēgdi : Essai sur La Phonétique des emprunts iraniens en araméen en talmudique, . J A P177. 1935.

محتمل است این پیوندهای فرهنگی پس از رهایی یهودیان از اسارت بابل، توسط کوروش کبیر در سده‌ی ششم پیش از میلاد بوده باشد که در فرایند آن، آثار و متون یهودی به شدت از آثار و باورهای زردشتی متأثر گردید (معین، ۱۳۶۷: ۲/۴۹۹).

در کتاب *ذیل فرهنگهای فارسی هم اشکال پارتی میانه، پازندی، سغدی، بودایی، مانوی، مسیحی، ارمنی، سریانی و آرامی واژه‌ی سپنج* نشان داده شده است (رواقی، ۱۳۸۱: ۲۱۴ و ۲۱۵).

جمع بندی

بر پایه‌ی این جستار، سرگذشت واژه‌ی عربی شده‌ی سفنجقانیه و ریشه و مشتقات مختلف آن که در متون آمده‌است و پیوند آن با مسائل مختلف زبانی و تاریخی در حد امکان روشن شد و بیان گردید که این کلمه اصلاً از واژه‌ی سغدی سپنج گرفته شده است به معنای جای موقت با پسوند «انی» که در عربی به صورت قانیه معرب شده است. این کلمه در ترکیبات مختلف در زبان پارسی باقی مانده که در همه مفهومی موقتی بودن هست. وجود اسامی جغرافیایی در نواحی مختلف حوزه‌ی فرهنگی خراسان، نشان می‌دهد که این نواحی احتمالاً جایگاههای موقتی بوده است که بعدها گسترش یافته و به صورت آبادی یا شهر درآمده است و بالاخره همه چیز حاکی از آن است که این کلمه از گذشته‌های دور وجود داشته و پیش از اسلام به زبان عربی وارد شده است.

Archive

کتابنامه

۱. آذرنوش، آذرتاش؛ راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی؛ تهران: توس، ۱۳۷۴.
۲. ابن قیّم الجوزیه، محمد بن ابی بکر؛ *أحكام أهل النّمه*؛ حققه وعلّق حواشیه صبحی الصالح، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۱.
۳. ابن منظور؛ *لسان العرب*؛ تصحیح علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۸.
۴. ادّی شیر؛ *معجم الفاظ الفارسیه المعربیه*؛ بیروت: ۱۹۰۸.
۵. انوری، حسن؛ *فرهنگ سخن*؛ تهران: سخن، ۱۳۸۳.
۶. اصطخری، ابواسحق ابراهیم؛ *مسالك و ممالك*؛ به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
۷. بلاذری، احمد بن یحیی ابن جابر؛ *فتوح البُلدان*؛ ترجمه مقدمه و تحشیه محمد توکل، تهران: نقره، ۱۳۳۷.
۸. بیهقی، ابوالفضل؛ *تاریخ بیهقی*؛ تصحیح علی اکبر فیاض، به اهتمام محمد جعفر یاحقی، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۳.
۹. ترتون، اس؛ *کتاب أهل النّمه فی الإسلام*؛ ترجمه و تعلیق حسن حبشی، بیروت: دارالفکر العربی، بی تا.
۱۰. تفضلی، احمد، *واژه نامه مینوی خرد*؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
۱۱. *حدود العالم من المشرق الی المغرب*؛ تصحیح منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
۱۲. خلف تبریزی، محمد بن حسین؛ *برهان قاطع*؛ تصحیح دکتر محمد معین، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۱.
۱۳. دهخدا، علی اکبر؛ *لغت نامه*؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۱۴. رودکی؛ *دیوان شعر رودکی*؛ پژوهش، تصحیح و شرح جعفر شعار، تهران: قطره، ۱۳۸۰.
۱۵. رواقی، علی (با همکاری مریم شمسی)؛ *ذیل فرهنگهای فارسی*؛ تهران: هرمس، ۱۳۸۱.
۱۶. _____؛ "نقدی بر تاریخ گردیزی"، *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، سال ۱۸، شماره ۱، ۲۵۸-۲۷۰.
۱۷. فخرمدبر، محمد بن منصور؛ *آداب الحرب والشجاعه*؛ تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: اقبال، ۱۳۴۶.
۱۸. فردوسی، ابوالقاسم؛ *شاهنامه* (براساس چاپ مسکو)؛ به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، ۱۳۷۳.
۱۹. *قرآن قدس* (ترجمه قرآن موزه پارس)؛ تصحیح علی رواقی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
۲۰. قریب، بدرالزمان؛ *فرهنگ سعیدی* (سعیدی - فارسی - انگلیسی)، تهران: فرهنگان، ۱۳۷۴.
۲۱. قزوینی، محمد؛ *یادداشتهای قزوینی*؛ به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی، چاپ سوم، ۱۳۷۴.
۲۲. *کارنامه اردشیر بابکان*؛ آوانویسی و ترجمه فارسی بهرام فروشی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
۲۳. کریمی، اصغر؛ «جاده ابریشم»؛ *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۹، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۸۴.
۲۴. کیا، صادق؛ *واژه های معرب در صراح*؛ تهران: فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵۲.

۲۵. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود؛ تاریخ گردیزی؛ به اهتمام رحیم رضا زاده ملک، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴.
۲۶. _____؛ تاریخ گردیزی؛ تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
۲۷. گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم / تفسیر شفقی؛ به اهتمام و تصحیح محمد جعفر یاحقی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
۲۸. لسترنج، گای؛ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی؛ ترجمه محمود عرفان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
۲۹. معین، محمد؛ مجموعه مقالات (ج ۲)؛ تهران: انتشارات معین، ۱۳۶۷.
۳۰. منتخب رونق المجالس و بستان العارفین و تحفه المریدین؛ تصحیح احمد علی رجایی، تهران: دانشگاه تهران.
۳۱. میبدی، رشید الدین؛ کشف الاسرار و عدة الابرار؛ تصحیح علی اصغر حکمت؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۳۲. میربابا، عبدالله؛ حجنده نامه؛ ترجمه از روسی به فارسی رحمن رجبی یزدان پناه، دوشنبه: میراث، ۱۹۹۴.
۳۳. ولف، فریتس؛ فرهنگ شاهنامه فردوسی؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
۳۴. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ بیروت: دار صادر و دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۹۵۷.
۳۵. یعقوبی، احمد بن اسحاق؛ تاریخ البقوبی؛ بیروت: دارصادر، ۱۹۶۰.

Archive